



Rethinking the Concept of Hegemony in International Relations: The Smart Hegemony of America

Omid Asyaban ¹

Abstract

Hegemony is considered as one of the important and debatable concepts in the field of political science and international relations. The main goal of this research is to investigate the formation process of this concept in the field of international relations in order to reconsider the concept of hegemony in the literature of international relations. A crucial question addressed in this research is about the contemporary dimensions of the formation of the concept of hegemony in the literature of international relations. The research method is based on theoretical research process. This method aims to explore the major intellectual transformations in the international hegemony concept and, through reconsideration, to clarify the smart hegemony of America in contemporary international relations. Therefore, based on the findings of this research, it can be said that this research first explains the concept of smart hegemony as a type of institution at a theoretical level, which has four dimensions of power and seeks to reproduce its civilizational and identity discourse. In addition to conceptual and theoretical reconsideration, an attempt is made to examine the functions and dimensions of power of the smart hegemony of America in the contemporary international order.

Keywords: Hegemony, Structural Complexity, Power Dimensions, Civilizational Network, American Identity.

1. Ph.D. in International Relations, University of Tehran, Tehran, Iran.

omid.asiaban4385@gmail.com



بازاندیشی مفهوم هژمونی در روابط بین‌الملل؛ هژمونی هوشمند آمریکا

امید آسیابان^۱

چکیده

هژمونی به‌عنوان یکی از مفاهیم مهم و بحث برانگیز در رشته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. هدف اصلی این پژوهش واکاوی سیر تکوین این مفهوم در رشته روابط بین‌الملل است، تا از این طریق بتوان به نوعی بازاندیشی در مفهوم هژمونی در ادبیات روابط بین‌الملل دست یافت. پرسش مهمی که در این پژوهش مطرح می‌شود این است که تکوین مفهوم هژمونی در ادبیات روابط بین‌الملل معاصر شامل چه ابعاد نوینی شده است؟ روش پژوهش مبتنی بر روند پژوهی نظری است. با استفاده از این روش تلاش می‌شود که جریان تحولات کلان ذهنی در مفهوم هژمون بین‌المللی مورد بررسی قرار بگیرد و بر اساس نوعی بازاندیشی در مفهوم، بتوان هژمونی آمریکا را در روابط بین‌الملل معاصر تبیین کرد. بنابراین مطابق یافته‌های این پژوهش می‌توان گفت که این پژوهش ابتدا مفهوم هژمونی هوشمند را به‌عنوان نوعی نهاد در سطح نظری تبیین می‌کند که دارای ابعاد چهارگانه قدرت است و تلاش دارد گفتمان تمدنی و هویتی خود را بازتولید کند. علاوه بر بازاندیشی در سطح مفهومی و نظری، تلاش می‌شود کارکرد و ابعاد قدرت هژمونی هوشمند آمریکا در نظم بین‌المللی معاصر مورد بررسی قرار بگیرد.

کلیدواژه‌ها: هژمونی، پیچیدگی ساختاری، ابعاد قدرت، شبکه تمدنی و هویتی، آمریکا.

مقدمه

پس از جنگ جهانی دوم و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ میلادی بسیاری از اندیشمندان در روابط بین‌الملل مباحثی در ارتباط با شکل‌گیری هژمونی آمریکا مطرح کردند. در دوره پس از جنگ سرد آمریکا به عنوان تنها قدرت برتر در ابعاد اقتصادی، نظامی و رهبری سیاسی مطرح شد و این برتری در بسیاری از موارد با عنوان جهان تک قطبی مورد توجه قرار گرفت. این مسئله باعث شد که عده‌ای از اندیشمندان در رابطه با ماهیت هژمونی آمریکا و ساختار تک‌قطبی سیستم بین‌الملل دچار خلط مبحث شوند. این خلط مبحث بیشتر به دلیل دیدگاه مادی‌گرایانه^۱ به روابط بین‌الملل و ابعاد قدرت نظامی و اقتصادی آمریکا پس از پایان جنگ سرد بوده است. در این چارچوب اندیشمندانی مانند چارلز کراتهامر^۲ (۱۹۹۰)، ویلیام ولفورز^۳ (۱۹۹۹)، کنت والتز^۴ (۲۰۰۰) به هژمونی آمریکا از نقطه‌نظر ساختار تک‌قطبی با ابعاد مادی قدرت توجه کرده‌اند. منظور از تک‌قطبی در دیدگاه این اندیشمندان اشاره به ساختاری است که در آن بیشترین توانایی‌ها و ظرفیت‌های (مادی) سیستم بین‌الملل در یک دولت متمرکز شده است. البته میزان تمرکز در تک‌قطبی به اندازه‌ای نیست که دولت ابرقدرت بتواند یک امپراتوری جهانی ایجاد کند. هر چند میان این اندیشمندان در رابطه با دوام و ثبات ساختار تک‌قطبی به رهبری آمریکا اختلاف نظر بوده است. کراتهامر نسبت به هژمونی آمریکا در چارچوب ساختار تک‌قطبی نگرشی موقتی داشت. وی معتقد بود که ساختار تک‌قطبی به رهبری آمریکا امری موقتی و گذرا است و پس از مدت معینی ساختار تک‌قطبی سیستم بین‌الملل به صورت چندقطبی؛ مانند دوره پیش از جنگ جهانی اول بازخواهد گشت (Krauthammer, 1999: 24). کنت والتز نیز برتری آمریکا را امری موقتی محسوب می‌کرد و معتقد بود به زودی سایر دولت‌ها در برابر آمریکا اقدام به موازنه‌سازی خواهند کرد (materialism, 2014: 8). در مقابل ویلیام ولفورز^۵ معتقد بود ساختار تک‌قطبی به رهبری آمریکا به‌عنوان یکی از رخداد‌های بی‌سابقه در تاریخ سیاست بین‌الملل محسوب می‌شود. وی از طریق محاسبات کمی قدرت به این نتیجه رسیده بود که تک‌قطبی آمریکا امری موقتی و گذرا

^۱ materialism

^۲ Krauthammer

^۳ Wohlforth

^۴ Waltz

^۵ William Wolfors

نیست. ولفورز معتقد است که آمریکا دارنده تمامی مولفه‌های قدرت اقتصادی، نظامی، تکنولوژیک و ژئوپولیتیکی است. علاوه بر این تک‌قطبی به رهبری آمریکا ساختاری باثبات و صلح‌آمیز است (Wohlforth, 1999: 1).

در مقابل دیدگاه‌های مادی‌گرایانه و تک‌قطبی‌گرا نسبت به هژمونی آمریکا برخی دیگر از اندیشمندان نئوگراشی معتقد هستند که برای درک هژمونی آمریکا باید در چارچوب نظریه ماتریالسم تاریخی به تجزیه و تحلیل تعاملات پیچیده میان نیروهای اجتماعی داخلی و خارجی که عامل اصلی ایجاد، بحران، بازسازی و تکامل هژمونی آمریکا محسوب می‌شوند، پرداخت. در این نگرش به سرمایه‌داری و ابزارهای ایدئولوژیک هژمونی آمریکا اشاره می‌شود و تأکید بر آن است که آمریکا به منظور جلوگیری از شکل‌گیری هژمون‌های بالقوه‌ای مانند چین از ابزارهای اجتماعی (ایدئولوژیک) و ابزارهای اقتصادی (سرمایه‌داری) بهره می‌گیرد (Pass, 2019: 1). بر این اساس نگارنده مدعی است که در ادبیات نظری روابط بین‌الملل مفهوم هژمونی در ابعاد نوین مورد بررسی قرار نگرفته است و دیدگاه‌های مربوط به این مفهوم کلاسیک هستند و برای توصیف و تبیین شرایط بین‌المللی معاصر ناکارآمد هستند. پرسش مهمی که در این پژوهش مطرح می‌شود این است که مفهوم هژمونی در ادبیات روابط بین‌الملل معاصر شامل چه ابعاد نوینی شده است؟ روش پژوهش مبتنی بر روند پژوهی نظری است. با استفاده از این روش تلاش می‌شود که جریان تحولات کلان ذهنی در مفهوم هژمون بین‌المللی مورد بررسی قرار بگیرد و بر اساس نوعی بازاندیشی در مفهوم، بتوان هژمونی آمریکا را در روابط بین‌الملل معاصر تبیین کرد. در روند پژوهی تلاش بر این است که الگوهای ذهنی پدیده‌ها و مفاهیم به شکل نظری مورد بررسی قرار بگیرد و در نهایت هدف دستیابی به نوعی بازاندیشی در الگوهای ذهنی و کیفی مفاهیم است (اخوان کاظمی و دیگران، ۱۳۹۷: ۲۱۵). روش جمع‌آوری داده‌ها در این پژوهش به صورت کتابخانه‌ای است و تلاش شده است از منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی در پژوهش استفاده شود. هدف این پژوهش دستیابی به تعریفی جدید از مفهوم هژمونی و کارکردهای آن در روابط بین‌الملل است.

۱- پیشینه پژوهش و مبانی نظری

هژمونی به عنوان یکی از مفاهیم مهم و بحث‌برانگیز در روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. ریشه این واژه در زبان و ادبیات یونان است و به معنای سلطه و رهبری است. در ادبیات روابط بین‌الملل به دولت و یا مجموعه‌ای از دولت‌ها اطلاق می‌شود که دارای نقش رهبری هستند (کر می، ۱۳۸۵: ۲). مفهوم هژمونی در علم سیاست برای نخستین بار توسط مارکسیست (فلسفی) ایتالیایی آنتونیو گرامشی^۱ در علوم سیاسی مطرح شد. اما بعدها این مفهوم وارد ادبیات روابط بین‌الملل شد تا با کمک این مفهوم دولت‌های ابرقدرت در سیستم بین‌الملل مورد بررسی و مطالعه قرار بگیرند. زمانی که از چرخه هژمونی در سیستم بین‌الملل بحث می‌شود، اشاره به یک دولت ابرقدرت است که پس از پیروزی در یک جنگ هژمونیک توانسته است موقعیت ممتاز و برتری در سلسله‌مراتب قدرت در سیستم بین‌الملل به دست آورد. اما این موقعیت به دلیل نسبی بودن قدرت در چرخه رهبری قدرت موقتی است و سرانجام به دلیل زوال در چرخه قدرت توسط یک دولت چالش‌گر دیگری، در یک جنگ هژمونیک شکست می‌خورد. در طول تاریخ هژمون‌هایی در سیستم بین‌الملل ظهور کرده‌اند و هر کدام نظم مورد نظر خود را بر سایر کنش‌گران دولتی تحمیل کرده‌اند. در دوره باستان دولت‌شهر اسپارت پس از شکست آتن توانست بر تمامی دولت‌شهرهای یونان باستان مسلط شود. در دوره‌های مدرن دولت‌هایی مانند پرتغال، هلند، بریتانیا و آمریکا پس از جنگ‌های هژمونیک ظهور کرده‌اند و تاریخ اروپا و سایر نقاط سیستم بین‌الملل را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند. اما نقطه بحث‌برانگیز در رابطه با مفهوم هژمونی این است که مکاتب مختلف روابط بین‌الملل بر اساس چشم‌اندازها و دیدگاه‌های نظری خودشان این مفهوم را معنا و تبیین می‌کنند. بر این مبنا می‌توان گفت هژمونی در روابط بین‌الملل معانی و تعاریف متعددی به خود گرفته است. برخی از اندیشمندان روابط بین‌الملل به برتری سیاسی و نظامی هژمون اشاره دارند، بسیاری تأکیدشان بر قدرت و برتری اقتصادی است و سایرین بر ابعاد فرهنگی و ایدئولوژیک تأکید می‌کنند. در این بخش آثار پژوهشی بر اساس روند پژوهی در سطح نظری در دو حوزه مفهوم هژمونی در ادبیات روابط بین‌الملل و هژمونی آمریکا بررسی می‌شود:

^۱ Antonio Gramsci

الف) پیشینه پژوهشی مفهوم هژمونی در روابط بین الملل

گلدستین^۱ (۲۰۰۲) در کتاب خود به جنگ و چرخه‌های اقتصادی در دوره مدرن پرداخته است. گلدستین معتقد است که مفهوم هژمونی در روابط بین‌الملل شامل برتری در ابعاد سه‌گانه نظامی، سیاسی و اقتصادی است (Goldstein, 2002).

مدلسکی و تامپسون (۱۹۸۸) در کتاب «چرخه بلندمدت و رهبری جهانی» معتقدند که ماهیت هژمونی در روابط بین‌الملل مادی و خوش‌خیم است و الگوهای رفتاری آن در رابطه با سایر دولت‌ها نسبتاً همکاری‌جویانه است. این دیدگاه مدلسکی ناشی از گرایش‌های لیبرالی درباره مفهوم و ماهیت هژمونی در روابط بین‌الملل است (Modelski & Thompson, 1988).

ارگانسکی^۲ (۱۹۵۸) در کتاب «سیاست جهانی» به تشریح قواعد زیربنایی مربوط به بی‌ثباتی بین‌المللی می‌پردازد. ارگانسکی معتقد است که ماهیت هژمونی در روابط بین‌الملل بدخیم است و هدف آن تسلط و چیرگی با استفاده از ابزار قدرت مادی و زور در رأس سلسله‌مراتب سیستم بین‌الملل است. در رابطه با الگوهای رفتاری نیز رئالیست‌هایی مانند ارگانسکی معتقدند که هژمون فاقد الگوهای رفتاری همکاری‌جویانه در روابط بین‌الملل است (Organski, 1958).

چارلز کیندل برگر^۳ (۲۰۰۲) نیز همانند مدلسکی معتقد است که ماهیت هژمونی خوش‌خیم و همکاری‌جویانه است. البته تأکید کیندل برگر بر نقش مهم هژمونی در ایجاد سیستم اقتصادی و پولی بین‌المللی برای سایر دولت‌هایی است که خواهان بهره‌برداری و سواری مجانی از «کالای عمومی»^۴ هستند. کیندل برگر برای آمریکا و بریتانیا در دوره‌های تاریخی متفاوت؛ نقشی اقتصادمحور به منظور ایجاد بازار آزاد و برقراری تجارت آزاد قائل بود (berger, 2002: 125).

رابرت گیلپین (۱۹۸۳) نیز از جمله رئالیست‌هایی است که معتقد است هژمونی در روابط بین‌الملل دارای برتری در ابعاد قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی نسبت به سایر دولت‌های سیستم بین‌الملل است. گیلپین از زاویه تعادل و عدم تعادل در ساختار زیربنایی قدرت سیستم بین‌الملل به هژمونی می‌نگرد (Gilpin, 1983: 13).

¹ Goldstein

² Organski

³ Kindleberger

⁴ public good

چارلز دوران (۱۹۸۰) در کتاب خود به مفهوم قدرت نسبی^۱ اشاره می‌کند و معتقد است که قابلیت دولت‌ها همواره به نسبت قدرت سایر دولت‌های مرکز در سیستم بین‌الملل سنجیده می‌شود که همه دولت‌ها مسیر چرخه‌ای رشد، بلوغ و زوال را طی می‌کنند (Doran, 1980).

ویلیام تامپسون و راسلر (۱۹۸۸) در مقاله‌ای نوعی ارزیابی و اعتبار سنجی تجربی از چرخه‌های بلندمدت رهبری جهانی از منظر انتخاب جنگ‌های جهانی انجام داده است که از طریق ارزیابی تاثیر تعیین‌کنندگی جنگ‌های مورد بحث در حدود ۵۰۰ سال نوسان و بی‌ثباتی، در تمرکز ظرفیت‌های سیستم انجام می‌شود (Thompson & Rasler, 1988).

کریستوفر چاز دان^۲ (۱۹۹۸) در کتاب خود به مفهوم اقتصاد جهانی^۳ و شکل‌گیری هژمونی در نظام جهانی می‌پردازد. نحوه شکل‌گیری هژمونی‌ها دوره‌های شروع و زوال هژمونی‌ها تنها زمانی قابل درک است که دگرگونی‌های موجود در روابط تولیدی^۴ در مقیاس اقتصاد جهانی مورد توجه قرار بگیرند (Chase-Dunn, 1998).

والرستین^۵ (۱۹۷۴) با رهیافت سیستم‌های جهانی^۶ به موضوع هژمون در سیاست بین‌الملل پرداخته است. در رهیافت سیستم‌های جهانی به مسائل روابط بین‌الملل از چارچوب مسائل اقتصاد سیاسی بین‌المللی توجه می‌شود. وی سیستم‌های جهانی را به دو نوع تقسیم‌بندی می‌کند:

۱- امپراتوری‌های جهانی^۷؛

۲- اقتصادهای جهانی^۸ (Wallerstein, 1974).

آجیلی و جلوداری (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان «بایسته‌ها و الزامات هژمونی جهانی و منطقه‌ای» به مفهوم هژمونی در سنت‌های پژوهشی مارکسیسم، لیبرالیسم و واقع‌گرایی توجه کرده‌اند و در نهایت به امکانات ظهور هژمونی در سطح جهانی و منطقه‌ای توجه کرده‌اند. در این مقاله به قدرت اقتصادی و مادی هژمونی به‌عنوان مهم‌ترین بعد قدرت توجه شده است (آجیلی و جلوداری، ۱۳۹۵).

^۱ relative power

^۲ Christopher Chase-Dunn

^۳ World-economy

^۴ Production relations

^۵ Wallerstein

^۶ World systems approach

^۷ World empires

^۸ world economies

از سوی دیگر سایر مکاتب و متفکران دیدگاهی متفاوت از دیدگاه‌های صرفاً مادی‌گرا به مفهوم هژمونی دارند. در این بخش مفهوم هژمونی متفاوت از آنچه است که دیدگاه‌های رئالیستی و لیبرالیستی (جریان اصلی) در روابط بین‌الملل در تعریف و تبیین هژمونی به آن اذعان دارند. مطابق این دیدگاه پیوند تنگاتنگی میان رضایت و مفهوم هژمونی قرار دارد. بر مبنای نظریات انتقادی، مارکسیسم فلسفی و پسا ساختارگرایی هژمونی در روابط بین‌الملل پدیده‌ای اجتماعی و گفتمان‌محور است. هژمون از طریق ساختار پیچیده گفتمانی و پروژه‌های سیاسی قادر است دیگران را در زمینه‌های مختلف قانع کند (Joseph, 2003: 1).

مشیرزاده (۱۳۹۰) در کتاب «تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل» معتقد است که هژمونی در دیدگاه گرامشی ایجاد رضایت از طریق اشاعه مجموعه‌ای از انگاره‌های گفتمانی به منظور تأمین منافع گروه و یا دولتی خاص در روابط بین‌الملل است. مطابق این دیدگاه هژمونی دارای بعد فرهنگی، گفتمانی و هویتی است. بر این مبنای می‌توان گفت هژمونی قبل از اینکه از نقطه نظر قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی مطرح باشد متکی بر گفتمان و سلطه فرهنگی و ایدئولوژیک است. نکته قابل توجه این است که ابعاد مادی قدرت نیز نقش مهمی در سلطه و چیرگی هژمونی ایفا می‌کند و این معنای در آمیختن ابعاد مادی قدرت (اقتصادی، نظامی و تکنولوژیک) و ابعاد گفتمانی و هویتی در قالب یک ائتلاف سیاسی است. کاکس نیز هژمونی را مفهومی «نمادین»^۱ و «نهادین»^۲ می‌داند که در تلاش برای ایجاد نوعی تصویر جمعی غالب از نظم جهانی و بین‌المللی است (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۲۳۲).

ب) پیشینه پژوهشی هژمونی آمریکا

آیکنبری (۱۹۸۹) در مقاله‌ای با عنوان «بازاندیشی در منابع هژمونی آمریکا»، سیاست‌های آمریکا در قبال بازسازی اروپا پس از جنگ و نظم بین‌المللی را در تلاش برای درک منشاء و ماهیت قدرت هژمونیک آمریکا بررسی می‌کند. او استدلال می‌کند که علی‌رغم برتری توانمندی‌های اقتصادی و نظامی آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا در اجرای سیاست‌های پس از جنگ خود کمتر از آنچه تصور می‌شد، موفق بود (Ikenberry, 1989).

¹Symbolic

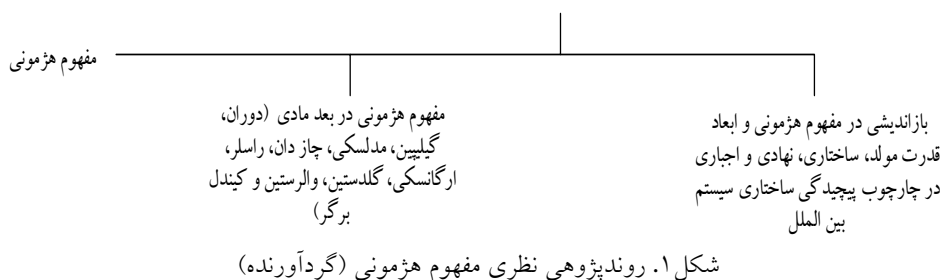
² Institutional

کرهمان (۲۰۰۵) در مقاله‌ای با عنوان «هژمونی آمریکا و عرصه جهانی» معتقدند که از دهه ۱۹۹۰، مفهوم حکمرانی جهانی و امنیتی به عنوان چارچوب‌های جدیدی برای تحلیل روابط بین‌الملل پدیدار شد. طرفداران این رویکردها استدلال کرده‌اند که ما شاهد دگرگونی در سیاست جهانی از طریق پویایی همزمان ادغام و پراکندگی هستیم. نتیجه این دو پویایی دور شدن از دولت به عنوان اقتدار و کنش‌گر اصلی در امور بین‌الملل است و در نتیجه دیدگاه‌های نظری دولت‌محور را که در طول جنگ سرد شکل گرفته بود، به چالش می‌کشد. اگرچه دولت‌ها نقش محوری را حفظ می‌کنند، ادبیات حاکمیت جهانی و امنیتی نشان می‌دهد که تعداد فزاینده‌ای از سازمان‌های بین‌المللی و کنش‌گران غیردولتی، مانند شرکت‌های چندملیتی و سازمان‌های غیردولتی، وظایفی از ایجاد تا اجرای سیاست‌های بین‌المللی را بر عهده می‌گیرند (Krahmann, 2005).

لین (۲۰۰۹) در مقاله‌ای با عنوان «رنگ باختن هژمونی آمریکا؛ افسانه یا واقعیت؟» با طرح پرسش‌هایی مانند آیا آمریکا می‌تواند تقدم خود را حفظ کند؟ یا آیا ظهور قدرت‌های بزرگ جدید توزیع قدرت در سیستم بین‌المللی را ترتیب می‌دهد؟ اگر قدرت آمریکا در حال کاهش است، آیا پویایی انتقال قدرت منجر به مسابقات امنیتی و افزایش احتمال جنگ خواهد شد؟ به‌ویژه پیامدهای صعود سریع چین به وضعیت قدرت بزرگ چیست؟ اگر آمریکا نتواند نقش هژمونیک خود را حفظ کند، در چارچوب‌های امنیتی و اقتصادی که پس از پایان جنگ جهانی دوم منجر به ایجاد این امر خواهد شد و این امر پایه و اساس نظم بین‌المللی را تا کنون فراهم کرده است؟ در دنیایی که دیگر توسط هژمونی آمریکا تعریف نشده است، چه چیزی از جهانی‌سازی و سیستم اقتصادی بین‌المللی لیبرالی پس از جنگ جهانی دوم و همچنین پس از پایان جنگ سرد گسترش یافت؟ این مقاله پنج نشریه را بررسی می‌کند که با این پرسش‌ها دست و پنجه نرم می‌کنند (Layne, 2009).

با توجه به تعدد دیدگاه‌ها و تعاریف متعدد از مفهوم هژمونی در چارچوب نظریه‌ها و سنت‌های پژوهشی مختلف می‌توان گفت ادبیات روابط بین‌الملل در دو حوزه دچار کاستی است؛ حوزه نخست فقدان تعریفی جامع از هژمونی با در نظر گرفتن رویکردهای مادی و معنایی، حوزه دوم عدم توجه به ابعاد قدرت آمریکا در سیستم بین‌الملل است که در کتب و مقالات بررسی شده، مفهوم هژمونی در سیستم بین‌الملل نوین و شکل‌گیری ابعاد جدید قدرت در جهان معاصر مورد بررسی دقیق قرار نگرفته است.

مفهوم هژمونی در بعد معنایی (گرامشی و نظریات بازاندیش گرا)



۲- مبانی نظری: پیچیدگی ساختاری و بازاندیشی در مفهوم هژمونی

به منظور ارائه تعریفی نوین و بازاندیشانه از مفهوم هژمونی در روابط بین الملل باید به متغیرهایی مانند دینامیک‌ها و ابعاد نوین قدرت در وضعیت پیچیدگی ساختاری، نقش شبکه‌ها و گفتمان‌های تمدنی و هویتی در روابط بین الملل و در نهایت برقراری ارتباط میان ابعاد قدرت و گفتمان تمدنی و هویتی توجه شود. هژمونی هوشمند^۱ در وضعیت پیچیدگی ساختاری به معنای بهره‌گیری از ابعاد چهارگانه قدرت نهادی، مولد، ساختاری و اجباری در گستره ژئواستراتژیک اجتماعی است که هدف از آن برقراری پیوند میان گفتمان تمدنی و هویتی و ابعاد چهارگانه قدرت به منظور فراگیر کردن مؤلفه‌های هویتی و تمدنی خود در مقابل سایر گفتمان‌های تمدنی و هویتی است. هژمونی هوشمند به صورت مستقیم و غیرمستقیم بر سایر کنش‌گران در سیستم بین الملل تأثیرگذار است. باید به این نکته اشاره کرد که قدرت به طور کلی در وضعیت پیچیدگی ساختاری، پدیده‌ای است که از طریق کنش متقابل میان کنش‌گر و ساختار اجتماعی موجود در سیستم بین الملل به وجود می‌آید (عسگرخانی و آسیابان، ۱۳۹۹: ۱۱۵-۱۲۲). توانایی برقراری ارتباط با ساختار اجتماعی بین المللی در شبکه ژئواستراتژیک اجتماعی باعث می‌شود که هژمونی هوشمند قادر باشد، از این طریق قدرت هژمونی خود را تثبیت کند. هژمونی هوشمند در تعریف به این معناست که هژمون قادر است از طریق قدرت ساختاری، مولد، نهادی و اجباری ساختار اجتماعی بین المللی را برای سایر کنش‌گران در سیستم بین الملل در جهت منافعش بازتعریف و بازسازی کند و از سوی دیگر قادر است ارزش‌ها،

^۱ Smart Hegemony

هنجارها و مولفه‌های برآمده از گفتمان تمدنی خود را در سایر گفتمان‌های تمدنی و هویتی نهادینه کند. بنابراین هژمونی هوشمند در روابط بین‌الملل از یک سوناشی از استفاده ابعاد نوین قدرت است و از سوی دیگر برآمده از تحولاتی است که به اجتماعی شدن سیستم بین‌الملل در وضعیت پیچیدگی ساختاری از طریق شبکه‌ها و گفتمان‌های تمدنی و هویتی انجامیده است (عسگرخانی و آسیابان، ۱۳۹۹: ۱۲۱-۱۲۲). در ذیل به ابعاد قدرت هژمونی هوشمند در وضعیت پیچیدگی ساختاری اشاره می‌شود:

۱-۲- قدرت اجباری^۱

قدرت اجباری به عنوان اولین شکل از قدرت در سیستم بین‌الملل نوین مطرح است. قدرت اجباری کنش‌گر را قادر می‌کند که به صورت مستقیم در روابط اجتماعی بر کنش سایرین تأثیرگذار باشد. در این سطح قدرت توسط یک کنش‌گر بر کنش‌گر دیگری اعمال می‌شود و این اعمال قدرت ممکن است به صورت ناآگاهانه صورت بگیرد. قدرت حتی در زمانی که کنش‌گر مسلط ناآگاه از آثار اقداماتش که می‌تواند پیامدهای ناخواسته‌ای داشته باشند نیز وجود دارد. این شکل از قدرت دارای سابقه‌ای طولانی در روابط بین‌الملل است و از دیرباز مورد توجه بسیاری از اندیشمندان روابط بین‌الملل بوده است. بسیاری از متفکران در حین مطالعه قدرت این مسئله را در نظر گرفته‌اند که چگونه یک دولت قادر است از منابع مادی خود برای پیشبرد منافعی در تقابل با سایر دولت‌ها استفاده کند. البته این نکته قابل توجه است که قدرت اجباری صرفاً به ابعاد مادی قدرت محدود نمی‌شود بلکه شامل نشانه‌ها و هنجارها نیز می‌شود. بنابراین قدرت اجباری شامل ابعاد اقتصادی، نظامی و تبلیغاتی می‌شود که در زمان اعمال قدرت در روابط اجتماعی میان دو کنش‌گر به صورت تهدید، خشونت، تحریم‌ها و مجازات‌های غیرخشونت‌آمیز و فشارهای هنجاری ظاهر می‌شوند (Barnett & Duvall, 2005: 50).

۲-۲- قدرت نهادی^۲

قدرت نهادی برخلاف قدرت اجباری در روابط اجتماعی میان کنش‌گران به صورت غیرمستقیم اعمال می‌شود. به طور خاص در اینجا تمرکز مفهومی بر روی نهادهای رسمی و غیررسمی واسط میان دو کنش‌گر است. این شکل از قدرت از کانال قوانین و رویه‌ها ایجاد می‌شوند که همه آن‌ها

^۱ Compulsory Power

^۲ Institutional Power

در چارچوب‌های نهادی، دستورالعملی و هدایتی باعث ایجاد محدودیت در کنش و شرایط کنش‌گری در روابط بین‌الملل می‌شوند. در اینجا ممکن است یک کنش‌گر بدون کنترل مستقیم نهادها قادر باشد قوانین و چارچوب‌های هنجاری را برای سایر کنش‌گران به صورت غیرمستقیم مهیا کند. به عبارت دیگر سازوکارها و ترتیبات نهادی ایجاد شده توسط یک کنش‌گر می‌تواند به صورت غیرمستقیم و فاصله‌دار بر سایر کنش‌گران بین‌المللی تأثیرگذار باشد. منظور از سازوکارهای نهادی تمامی قوانین، تقسیم کارها، خطوط رسمی مسئولیت و ساختارهای وابستگی است که در گستره ژئواستراتژیک اجتماعی تعمیم یافته‌اند. در واقع با وجود اینکه کنش‌گر از منابع قدرت محسوسی برخوردار نیست اما به دلیل توانایی ایجاد ترتیبات نهادی مورد نظرش قادر است قدرت خود را به صورت غیرمستقیم و پراکنده بر سایر کنش‌گران اعمال کند (Engström, 2012: 1).

برای مثال بسیاری از نهادها و ترتیبات نهادی که به صورت موقتی و صرفاً برای یک دوره زمانی کوتاه ایجاد شده‌اند می‌توانند دارای تأثیرات مداوم و ناخواسته‌ای بر روی سایر کنش‌گران در مقاطع زمانی بلندمدتی داشته باشند. مهم‌تر از همه سازوکارها و ترتیبات نهادی بلندمدتی هستند که شامل چارچوب‌های منسجم منافع، امتیازها و جانب‌داری‌های هنجاری و گفتمانی می‌شوند و این ترتیبات انتخاب‌ها و کنش‌های سایرین را تحت تأثیر قرار می‌دهند. در کل ترتیبات و سازوکارهای نهادی ایجاد شده توسط یک کنش‌گر می‌تواند سایر کنش‌گران را به صورت غیرمستقیم و ادار به مشارکت کند و عده‌ای در این سازوکارها به عنوان برنده و عده‌ای به صورت بازنده معرفی کند و همچنین جوایز جمعی را به صورت مادی و هنجاری برای کنش‌گران در نظر بگیرند (Barnett & Duvall, 2005: 52). یکی از این نهادهای بسیار مهم حقوق بین‌الملل است. حقوق بین‌الملل یک نهاد چندجانبه است که می‌تواند نقش تنظیمی در روابط بین‌الملل داشته باشد. علاوه بر این قواعد و عرف‌هایی که توسط قدرت نهادی هژمونی هوشمند ایجاد می‌شود، مانند نوعی تار عنکبوت مانع بسیاری از اقدامات کنش‌گران بین‌المللی می‌شود (فیروزآبادیان و دیگران؛ ۱۳۹۴: ۱۱۹).

۲-۳- قدرت ساختاری^۱

قدرت ساختاری نسبت به روابط داخلی میان کنش‌گران در موقعیت‌های ساختاری اشاره دارد. این مواضع ساختاری هستند که تعیین می‌کنند کدام یک از پدیده‌های اجتماعی می‌توانند به عنوان

¹Structural Power

کنش‌گر مطرح باشند. قدرت ساختاری به صورت مستقیم اعمال می‌شود و تمامی ظرفیت‌های اجتماعی به صورت ساختاری بازتولید می‌شوند (May, 1996: 168-171). به عبارت دیگر قدرت ساختاری تعیین‌کننده ظرفیت‌ها و منافع اجتماعی در میان کنش‌گران است. در واقع ساختارها شامل روابط درونی میان کنش‌گرانی می‌شود که در آن بر اساس موقعیت‌های ساختاری معینی که وجود دارد روابط مستقیم میان کنش‌گران برقرار است. موقعیت ساختاری کنش‌گر مهم‌ترین عاملی است که توسط آن منافع و ظرفیت‌ها تعیین می‌شوند. قدرت ساختاری از طریق موقعیت‌های ساختاری شرایط و سرنوشت کنش‌گران را به دو طریق شکل می‌دهد. اول اینکه موقعیت‌های ساختاری ضرورتاً امتیازها و منافع برابری را میان کنش‌گران در موقعیت‌های متفاوت ایجاد نمی‌کند و در مقابل ساختارها ظرفیت‌ها و مزایای متفاوت و نابرابری را به کنش‌گران در موقعیت‌های متفاوت اختصاص می‌دهند. دوم اینکه ساختارهای اجتماعی نه تنها عامل تکوین کنش‌گران، منافع و ظرفیت‌های کنش‌گران است بلکه هویت‌ها و مؤلفه‌های هویتی آنها را نیز شکل می‌دهند. در اینجا یکی از موضوعات مهم با عنوان نقش در روابط بین‌الملل مطرح می‌شود. قدرت ساختاری از طریق تاثیرگذاری بر هویت، منافع و ظرفیت‌ها بر نقش بسیاری از کنش‌گران در عرصه بین‌المللی که توسط خودشان پذیرفته شده‌اند، تأثیرگذار است (Guzzini, 1993: 449). این تأثیرگذاری بر هویت کنش‌گران به گونه‌ای صورت می‌گیرد تا در نهایت کنش‌گران به جای مقاومت در برابر نظم موجود به صورت داوطلبانه این نظم را در تمامی ابعاد و یا در برخی ابعاد بازتولید کنند. تمامی چارچوب‌های فرهنگی دارای ساختارهای نقشی هستند که در آن‌ها موقعیت‌های موضوعی ترتیب‌بندی شده‌اند و در نهایت ایده‌های مشترک در اختیار کنش‌گران قرار می‌گیرد. این ساختارهای نقشی باعث ایجاد تمایزهای کارکردی می‌شوند و در نهایت امتیازها و ظرفیت‌های مختلف برای دارندگان نقش‌ها ایجاد می‌کنند (Barnett & Duvall, 2005: 53-54).

۲-۴- قدرت مولد^۱

قدرت مولد و ساختاری از جهاتی با یکدیگر دارای هم‌پوشانی هستند. هر دو سطح از قدرت نسبت به فرایندهای اجتماعی تکوینی اشاره دارند که به صورت منابع محسوسی توسط کنش‌گران خاصی کنترل نمی‌شوند، بلکه این ابعاد از قدرت صرفاً از طریق رویه‌های معنایی و اجتماعی اعمال

¹Productive Power

می‌شوند. هر دو بر چگونگی تولید ظرفیت‌های اجتماعی کنش‌گران و چگونگی تاثیرگذاری این فرایندها بر منافع و هویت‌های کنش‌گران تأکید دارند. با این وجود قدرت ساختاری و قدرت مولد از جهاتی با یکدیگر تفاوت دارند. همان‌طور که بیان شد قدرت ساختاری در روابط مستقیم ساختاری اعمال می‌شود و در حالی که قدرت مولد به لحاظ اجتماعی پراکنده و کلی است. قدرت ساختاری بر روابط تکوین‌یافته در میان نقش‌ها و موقعیت‌های ساختاری اشاره دارد و به صورت عمومی شامل موقعیت‌ها و نقش‌های سلطه‌گر - تحت سلطه، مسلط - تسلیم شده می‌شوند (Lee, 2011: 14). قدرت مولد شامل تمامی ابعاد اجتماعی با قدرت‌های اجتماعی متنوع می‌شود که از طریق نظام‌های معرفتی و رویه‌های گفتگویی در سطوح اجتماعی گسترده اعمال می‌شود. قدرت مولد شامل ساختارهای مشخصی نمی‌شوند بلکه از طریق شبکه‌های اجتماعی و انتشار شبکه‌ای کنش‌گران را شکل‌دهی می‌کنند. قدرت مولد فراتر از ساختارها و چارچوب‌های اجتماعی تکوین‌یافته قرار دارند. قدرت مولد کاملاً مبتنی بر گفتگومان‌ها، فرایندهای اجتماعی و نظام‌های معرفتی و از طریق آن‌ها معناها تولید، تثبیت و توسط کنش‌گران جامعه‌پذیری می‌شوند. در واقع گفتگومان‌ها بسترهای روابط اجتماعی قدرت محسوب می‌شوند؛ زیرا گفتگومان‌ها بسیاری از زمینه‌های اجتماعی را تعریف و معین می‌کنند. رویه‌ها و فرایندهای گفتگویی باعث ایجاد هویت‌ها و ظرفیت‌های کنش‌گران می‌شوند و گفتگومان‌ها به صورت اجتماعی موجب شکل‌دهی پدیده‌ها و کنش‌گران اجتماعی می‌شوند. بنابراین قدرت مولد دربرگیرنده مرزهای هویت اجتماعی و همچنین ظرفیت‌ها و گرایش‌های مربوط به اقدام و کنش است. یکی از مسائل مهم در رابطه با قدرت مولد این است که چگونه دیگری تعریف می‌شود و چگونه این تعاریف با رویه‌ها و سیاست‌ها پیوند می‌یابند. در بسیاری از منازعات اجتماعی که هر یک از کنش‌گران در تلاش هستند معانی و مفاهیم خودشان را در یک قالب عمومی به دیگران بقبولانند می‌توان گفت قدرت مولد اعمال می‌شود. بنابراین قدرت مولد متمرکز بر این موارد است که چگونه رویه‌ها و فرایندهای اجتماعی پراکنده و تصادفی ایجاد می‌شوند و در نهایت این معانی و هنجارها وارد سیاست بین‌الملل می‌شوند و باعث افزایش کنش‌گری و قدرت دولت‌های خاصی می‌شوند (Barnett & Duvall, 2005: 55-57).

با توجه به ابعاد چهارگانه قدرت در روابط بین‌الملل می‌توان گفت هژمونی هوشمند در روابط بین‌الملل دارنده ابعاد چهارگانه قدرت است و از طریق این ابعاد قدرت قادر است شبکه گفتگومان

تمدنی و هویتی خود را در قالب نوعی جامعه و نظم بین‌المللی ایجاد کند. بر این مبنا در تعریف نوین هژمونی در روابط بین‌الملل نمی‌توان این مفهوم را صرفاً در معنای «سلطه»^۱ و یا «رهبری»^۲ خلاصه کرد. مطابق دیدگاه بسیاری از نئوگراشی‌ها در روابط بین‌الملل عنصر رضایت و توانایی برای ایجاد رضایت امری مهم تلقی می‌شود (Dirzaukaite & Ilinca, 2017: 45). هژمونی هوشمند در روابط بین‌الملل با توجه به ابعاد چهارگانه قدرت شامل دو طیف رهبری و سلطه می‌شود. زمانی که از سلطه در روابط بین‌الملل بحث می‌شود منظور همان تعریف کلاسیک از هژمون است که صرفاً دارنده قدرت و منابع مادی در راس سلسله‌مراتب روابط بین‌الملل است. اما مفهوم رهبری به معنای توانایی هژمون در برقراری انسجام هنجاری، گفتمانی و هویتی در گستره ژئواستراتژیک اجتماعی است (Clark, 2011: 18). هژمون‌های کلاسیک در روابط بین‌الملل صرفاً دارنده قدرت مادی در روابط بین‌الملل بوده‌اند و نظامی که بسیاری از آن‌ها در روابط بین‌الملل شکل داده‌اند صرفاً در ابعاد اقتصادی، تکنولوژیک و سیاسی بوده است. برای مثال بسیاری از هژمون‌های کلاسیک مانند پرتغال، بریتانیا و هلند توانسته‌اند از طریق قدرت اقتصادی، نظامی، تکنولوژیک و سیاسی نظم بین‌المللی را در جهت منافع‌شان ایجاد کنند (Goldstein, 2002: 127). اما علاوه بر ابعاد مادی قدرت باید گفت که مهم‌ترین جنبه هژمونی هوشمند در روابط بین‌المللی توانایی ایجاد رهبری برای ایجاد انسجام هنجاری از طریق گسترش گفتمان تمدنی و هویتی به منظور ایجاد نوعی نظم در مقابل سایر گفتمان‌های تمدنی و هنجاری است. نظم ایجاد شده توسط هژمونی هوشمند بسیار متفاوت از نظامی است که در گذشته توسط هژمون‌های کلاسیک ایجاد شده بودند. در واقع نظم آن چیزی نیست که هژمون از طریق قدرت مادی آن را ایجاد کرده باشد بلکه نظم برآمده از گفتمان تمدنی و هویتی مورد نظر هژمون است که حامل ارزش‌ها و هنجارهای تمدنی خاصی هستند. گستردگی نظم ایجاد شده به اندازه‌ای است که کنش‌گران بین‌المللی خود را ملزم می‌دانند برای کسب قدرت و منافع در شبکه ژئواستراتژیک بین‌المللی می‌بایست در این چارچوب اقدام به کنش کنند (عسگرخانی و آسیابان، ۱۳۹۹: ۱۲۶). در اینجا منظور از خود را ملزم دانستن این است که بسیاری از مؤلفه‌های نظم ایجاد شده توسط هژمون در ابعاد هنجاری، ارزشی، گفتمانی، اقتصادی، سیاسی و ژئوپولیتیکی توسط بسیاری از کنش‌گران در شبکه‌های تمدنی و هویتی متفاوت به عنوان نوعی نظم

¹ Domination

² Leadership

غیرقابل جایگزین پذیرفته شده است (Dutkiewicz and others, 2020: 19-20). در واقع بهره‌گیری هژمون هوشمند از ابعاد چهارگانه قدرت باعث می‌شود که سلطه و برتری تبدیل به نوعی اجماع در بسیاری از ابعاد شود. هژمون هوشمند در وضعیت پیچیدگی ساختاری به عنوان منبع نظم بین‌الملل محسوب می‌شود که با استفاده از قدرت نهادی، مولد، ساختاری و اجباری از یک سو نظم بین‌الملل مورد نظر خود را گسترش می‌دهد و به صورت همزمان آن را بازتولید می‌کند. نتیجه این اعمال قدرت منجر به ایجاد مشروعیتی رسمی و غیررسمی برای نظم بین‌المللی و هژمونی هوشمند در روابط بین‌الملل می‌شود (Clark, 2011: 20).

آنچه که باعث ایجاد مشروعیت برای هژمونی هوشمند در روابط بین‌الملل می‌شود فراتر از منافع اقتصادی مانند بهره‌برداری تسلط هژمون بر بازارها و یا «سواری مجانی»¹ توسط سایرین است (Bates, 1975: 353-364). کنش‌گران سیستم بین‌الملل علاوه بر برخورداری از این منافع مادی تحت تأثیر گفتمان تمدنی و هویتی قرار دارند که از طریق آن هژمون هوشمند توانسته است نوعی نظم جهانی و فراگیر جذاب در ابعاد مختلف ایجاد کند و سایرین نیز این نظم را در ابعاد مختلف پذیرفته‌اند و آن را در جهت منافع‌شان تلقی کنند. در واقع یکی از مشخصه‌های قابل توجه درباره نظم ایجاد شده توسط هژمون وجود اجماع قابل توجهی است که در رابطه با این نظم برآمده از گفتمان تمدنی و هویتی هژمونی، در قالب یک شبکه گسترده مرکزی به وجود آمده است. دولت هژمون هوشمند نظم غالبی را در گستره ژئواستراتژیک اجتماعی ایجاد می‌کند و این نظم از طریق جذابیت و قدرت اقناع‌سازی توانسته است سایر کنش‌گران را قانع کند و در نهایت نظم موجود توسط بسیاری از کنش‌گران اشاعه و بازتولید می‌شود. علاوه بر آن هژمون از طریق ابعاد چهارگانه قدرت قادر خواهد بود برتری خود را در مقابل سایر گفتمان‌های تمدنی و هویتی حفظ کند (COX, 1987: 28).

بر این مبنا می‌توان گفت که هژمونی هوشمند به عنوان یک نهاد در روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. دولتی که این نقش را بر عهده دارد علاوه بر قدرت مادی توانسته است با استفاده از گفتمان تمدنی و هویتی زیربنای فهم اجتماعی در سیستم بین‌الملل را از طریق شبکه‌ای از هنجارها و ارزش‌ها شکل دهد. منظور از زیربنای فهم اجتماعی وجود جامعه‌ای است که در آن نوعی فهم و درک

¹ Free Riding

بیناذهنی وجود دارد که هژمون هوشمند بسیاری از فرایندهای بیناذهنی را از طریق اعمال قدرت نهادی، مولد، اجباری و ساختاری ایجاد، حفظ و گسترش داده است (Dirzaukaite & Ilinca, 2017: 46). هژمونی هوشمند به‌عنوان یک نهاد متقدم و برتر در سیستم بین‌الملل محسوب می‌شود و این به این معنا است که بسیاری از نهادهای ثانویه در سیستم بین‌الملل شکل گرفته‌اند که وظیفه آن‌ها حفظ و بازتولید جامعه و نظم هژمون در گستره ژئواستراتژیک بین‌المللی است (Clark, 2009: 219).

۳- مشروعیت و ابعاد نهادی هژمونی هوشمند

معمولاً هژمونی به عنوان نوعی حکمرانی مشروع توسط سایر کنش‌گران بین‌المللی شناسایی می‌شود. در این شرایط هژمونی در سیاست جهانی از تمرکز منابع خود برای حمایت از ترتیبات نظم بخشی برای جامعه جهانی استفاده می‌کند. مهم‌تر از همه این است که قوانین و نهادهای نظارتی که توسط هژمون تکوین یافته‌اند، از مشروعیت قابل توجهی برخوردار هستند (Dutkiewicz and others, 2020: 1). در هم‌تنیدگی هژمونی هوشمند با مفاهیم جامعه بین‌المللی و نهادینگی باعث شده است که نتوان میان دولت هژمون و سایر اشکال نهادی برآمده از هژمونی هوشمند در نظم بین‌المللی تفکیک ایجاد کرد. هژمونی هوشمند شامل مجموعه‌ای گسترده و پیچیده از اشکال نهادی در سیستم بین‌الملل می‌شود (Clark, 2011: 59). هژمونی از طریق این نهادها تلاش می‌کند مقوله امنیت را مشروعیت بخشد تا قادر باشد از محدودیت‌های اقدامات سیاسی رایج خود در سیستم بین‌الملل فراتر رود و اقدامات و ابزارهای فوق‌العاده‌ای را از سایر کنش‌گران مطالبه کند (Herschinger, 2010: 16). لایه‌های نهادی باعث شده است که دولت دارنده نقش هژمونی به تنهایی عنوان هژمونی هوشمند را دارا نباشد. سطوح بالای نهادینگی از یکسو اشاره بر میزان پیچیدگی مفهوم هژمونی در وضعیت پیچیدگی ساختاری دارد و از سوی دیگر بر دامنه پذیرش و مشروعیت اجتماعی هژمونی تأکید دارد (Balogun, 2011: 5). این در حالی است که هژمون‌های کلاسیک در تاریخ روابط بین‌الملل مبتنی بر یک دولت واحد ابرقدرت در رأس سلسه‌مراتب سیستم بین‌الملل بوده‌اند. اما هژمونی هوشمند به‌عنوان یک نهاد دارای مشروعیت اجتماعی در گستره ژئواستراتژیک اجتماعی محسوب می‌شود. در اینجا صرفاً میزان قدرت هژمونی

در ابعاد مادی مطرح نیست، بلکه هژمونی توانسته است لایه‌هایی از نهادینگی ایجاد کند که باعث افزایش مشروعیت در روابط بین‌الملل شده است. برای درک این پیچیدگی‌ها می‌بایست به دو تقسیم‌بندی در رابطه با ترکیب هژمونی (به صورت فردی و جمعی)، حوزه و دامنه مقبولیت و مشروعیت هژمونی (به صورت فراگیر شامل بخش بزرگی از شبکه ژئواستراتژیک اجتماعی و به صورت محدود شامل گروه و ائتلاف اندکی) اشاره کرد (Clark, 2011: 61).



شکل ۲. دامنه مشروعیت هژمونی هوشمند (Clark, 2011: 60)



شکل ۳. اشکال چهارگانه هژمونی هوشمند (Clark, 2011: 61)

مطابق اشکال ارائه شده هژمونی هوشمند در وضعیت پیچیدگی ساختاری همزمان به صورت انفرادی یعنی دولت دارنده نقش هژمونی و همچنین به صورت جمعی یعنی دولت‌ها و کنش‌گران غیردولتی در داخل و خارج از شبکه تمدنی و هویتی هژمون وجود دارد. علاوه بر این دامنه مشروعیت و مقبولیت اجتماعی هژمونی هوشمند در شبکه ژئواستراتژیک اجتماعی همزمان به صورت محدود و فراگیر وجود دارد. بر این مبنا می‌توان گفت که هژمونی هوشمند در سیستم بین‌الملل نوین دارای ابعاد فراوان و پیچیدگی‌های قابل توجه است. این هژمونی به دلیل بالا بودن سطح نهادینگی همزمان به صورت انفرادی و جمعی در گستره ژئواستراتژیک اجتماعی سیستم بین‌الملل اعمال می‌شود. مشروعیت و مقبولیت اجتماعی هژمونی هوشمند نیز مانند ترکیب هژمونی به صورت محدود و فراگیر در گستره ژئواستراتژیک اجتماعی وجود دارد. زمانی که از مشروعیت و مقبولیت فراگیر هژمونی هوشمند بحث می‌شود منظور توانایی و افزایش سطح نفوذ گفتمان و مؤلفه‌های ارزشی و هنجاری هژمون در سایر گفتمان‌های تمدنی و هویتی است (Martin, 1997: 41). در رابطه با مشروعیت و مقبولیت محدود هژمونی هوشمند نیز باید گفت هژمونی در داخل شبکه تمدنی و هویتی خود میان بسیاری از کنش‌گران دولتی و غیردولتی دارای مشروعیت و مقبولیت است. بنابراین هژمونی هوشمند در روابط بین‌الملل به صورت همزمان به صورت انفرادی

(توسط یک دولت) و به صورت جمعی (توسط بسیاری از کنش‌گران دولتی و غیردولتی) اعمال می‌شود و مشروعیت و مقبولیت هژمونی نیز در ابعاد محدود و فراگیر به صورت جمعی و انفرادی باز تولید می‌شود (Clark, 2011: 61).

۳-۱- ابعاد ساختاری و سطحی هژمونی هوشمند

سطح بالای نهادینگی هژمونی هوشمند که منجر به اشکال چهارگانه هژمونی در ترکیب‌های دوگانه انفرادی و جمعی و از سوی دیگر مشروعیت و مقبولیت فراگیر و محدود شده است. بر این مبنا سطح بالای پیچیدگی ساختاری باعث شده است هژمونی هوشمند از دو جنبه ساختاری (ژرف) و سطحی برخوردار باشد (Joseph, 2008: 212-220). ابعاد ساختاری و سطحی هژمونی هوشمند در روندی مداوم به صورت موازی وجود دارند. منظور از جنبه ساختاری هژمونی هوشمند وجود زیرساخت‌های ژرف گفتمان تمدنی و هویتی در گستره ژئواستراتژیک اجتماعی است. در سطح ساختاری گفتمان تمدنی و هویتی هژمونی هوشمند بسیاری از ساختارهای اجتماعی موجود در شبکه ژئواستراتژیک اجتماعی را تحت تاثیر قرار داده است و همچنین مانع از شکل‌گیری نظم‌های اجتماعی مبتنی بر سایر گفتمان‌های تمدنی و هویتی در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی شده است. جنبه ساختاری و زیربنایی هژمونی هوشمند ناشی از گفتمان غالب دولت هژمون در روابط بین‌الملل است که از طریق رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی ساختارهای اجتماعی بین‌المللی را شکل داده است. جنبه سطحی هژمونی نوعی برآیند از جنبه ساختاری و زیربنای گفتمانی هژمونی محسوب می‌شود که شامل اقدامات و پروژه‌های ژئوپولیتیکی و ژئواکونومیکی هژمونی به صورت انفرادی و جمعی در گستره ژئواستراتژیک اجتماعی می‌شود. در این حالت آشکار هژمونی در حال انجام فعالیت‌ها و اقدامات آگاهانه به صورت جمعی و انفرادی در جهت گسترش و توسعه گفتمان هویتی و تمدنی مدنظرش است. در واقع جنبه سطحی هژمونی برای سایر شبکه‌های گفتمانی و هویتی قابل مشاهده و عینی است و این امر در حالی است که مهم‌ترین جنبه هژمونی هوشمند زیرساخت‌های نظم اجتماعی در شبکه ژئواستراتژیک اجتماعی است (Joseph, 2003: 131).

جدول ۱. ابعاد دوگانه هژمونی هوشمند

بعد ساختاری هژمونی	بعد سطحی هژمونی
ژرف	عینی
ساختاری- کارکردی	تحقق یافته
بازتولید ساختارهای اجتماعی و زیرساخت اجتماعی	کنش‌های ژئوپولیتیک و ژئواکونومیکی
بازتولید ساختارها به صورت ناخودآگاه	اقدام برای حفظ نظم

(Joseph, 2003: 131)

۴- هژمونی هوشمند آمریکا

در این پژوهش سعی بر آن است که با توجه به مبانی نظری پیچیدگی ساختاری و نظم نوین بین‌المللی در وضعیت پیچیدگی ساختاری مفهوم هژمونی در روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار بگیرد. در واقع تکامل اجتماعی اجزا و کنش‌گران سیستم بین‌الملل مبنا و زیربنای تمامی تحولات ژرف بوده است. وضعیت پیچیدگی ساختاری به عنوان برون‌داد و نتیجه این تکامل محسوب می‌شود. کنش‌گران و بسیاری از اجزای سیستم بین‌الملل در کنش و اندرکنش با یکدیگر هستند و از طریق روابط اجتماعی به ساختارهای اجتماعی موجودیت می‌دهند. در وضعیت پیچیدگی ساختاری میان ساختار و کارگزار روابطی مبتنی بر قوام‌بخشی متقابل وجود دارد. بسیاری از ساختارهای هنجاری، گفتمانی و اجتماعی از طریق کنش‌گری دولت‌ها در عرصه بین‌المللی تکوین می‌یابند و ممکن است کنش‌گران بین‌المللی به صورت ناخودآگاه این ساختارهای هنجاری و گفتمانی را ایجاد کنند. بر این مبنا در وضعیت پیچیدگی ساختاری بازتولید ساختارهای اجتماعی و گفتمانی به دو صورت خودآگاه و ناخودآگاه صورت می‌گیرد. با توجه به گسترش دامنه شمولیت شأن کنش‌گری در وضعیت پیچیدگی ساختاری باید به این امر اشاره کرد که بسیاری از هنجارها، ساختارهای گفتمانی و اجتماعی در روابط بین‌الملل از طریق ابعاد قدرت نوین قدرت از قابلیت کنش‌گری فعال برخوردار می‌شوند و از این طریق کنش‌گری ناخودآگاه در تکوین یک نظم اجتماعی رخ می‌دهد (عسگرخانی و آسیابان، ۱۳۹۹: ۱۱۵-۱۱۶). سطوح مربوط به کنش‌گری ناخودآگاه بیشتر ناشی از

علیت فرایندی و تقلیل ناپذیری به عنوان یکی از مبانی نظری پیچیدگی ساختاری است. این سطح از کنش‌گری پیوند بسیار نزدیکی با مفهوم هژمونی در سیستم بین‌الملل نوین دارد. اما سؤال مهم این است که چرا در وضعیت پیچیدگی ساختاری پدیده هژمونی در روابط بین‌الملل تکوین می‌یابد. برای پاسخی متقن به این سؤال باید به مبانی نظم بین‌المللی در وضعیت پیچیدگی ساختاری اشاره کرد (عسگرخانی و آسیابان، ۱۳۹۹: ۱۱۵). به عبارتی اساس و زیربنای نظم بین‌المللی را شبکه‌های متعدد تمدنی و هویتی تشکیل می‌دهند. هر یک از شبکه‌های تمدنی و هویتی توسط کنش‌گران خود آگاه دولتی و غیردولتی در تلاش به منظور دگرگون‌سازی ساختار اجتماعی و گفتمان مرکزی و غیرخودی هستند. در مقابل شبکه تمدنی و هویتی مرکزی که گفتمان غالب بین‌المللی را تشکیل می‌دهد به دلیل برخورداری از ابعاد نوین قدرت در جهت حفظ نظم و ساختار اجتماعی مورد نظر و همچنین گسترش شبکه تمدنی هویتی خود می‌کوشد (Joseph, 2003: 38).

وجود شبکه‌های تمدنی و هویتی که هر یک دارای نوعی گفتمان برآمده بر اساس مؤلفه‌های تمدنی هستند موجب شکل‌گیری رقابت و کشمکش میان گفتمان‌های تمدنی و هویتی می‌شود. علت تکوین و شکل‌گیری هژمونی در پیچیدگی ساختاری وجود انگیزه‌های چالشی از سوی سایر شبکه‌های تمدنی و هویتی در روابط بین‌الملل است. مبنای چالش و تقابل در میان شبکه‌های تمدنی و هویتی حفظ گفتمان خود و رد گفتمان دیگری^۱ است. در چنین شرایطی است که مفهوم هژمونی در روابط بین‌الملل شکل می‌گیرد. بنابراین برای تبیین و تشریح هژمونی در سیستم بین‌الملل نوین در وضعیت پیچیدگی ساختاری به نوعی بازاندیشی نیاز است (Herschinger, 2010: 18-19).

هژمونی آمریکا در مقایسه با هژمونی‌های پیشین در تاریخ روابط بین‌الملل دارای ماهیتی نوین در ابعاد مختلف است. تکامل اجتماعی سیستم بین‌الملل در وضعیت پیچیدگی ساختاری موجب تأثیرگذاری بر دینامیک قدرت و شکل‌گیری گفتمان‌های تمدنی و هویتی در روابط بین‌الملل شده است. با توجه به اینکه میان مفهوم هژمونی و دینامیک قدرت ارتباط مستقیمی وجود دارد، به طور یقین ماهیت هژمونی آمریکا به دلیل تغییر در دینامیک قدرت متحول و متکامل شده است. در حال حاضر آمریکا از ابعاد قدرت نهادی، مولد، ساختاری و اجباری در روابط بین‌الملل برخوردار است. تاریخ هژمونی آمریکا از دوره پس از جنگ جهانی دوم آغاز شده است و به نظر می‌رسد که با

¹Other

هژمونی‌های پیشین در روابط بین‌الملل بسیار متفاوت است. همان‌طور که اشاره شد هژمون‌های پیشین در روابط بین‌الملل مانند پرتغال، هلند و بریتانیا از طریق قدرت مادی سعی داشتند تا سیستم بین‌الملل را از طریق قدرت نظامی، اقتصادی و ژئوپولیتیکی مدیریت کنند و تحت کنترل خود قرار دهند. شکل‌گیری وضعیت پیچیدگی ساختاری در سیستم بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم، تغییر در دینامیک قدرت و افزایش نقش گفتمان‌های تمدنی و هویتی از جمله دلایل اصلی تغییر ماهیت هژمونی آمریکا محسوب می‌شود. آمریکا پس از جنگ جهانی دوم نهادهایی در سطح جهانی ایجاد کرده است تا به صورت همزمان منافع آمریکا و همچنین شبکه تمدنی و هویتی تمدن غربی را در مقابل سایر گفتمان‌های تمدنی و هویتی گسترش دهد. در واقع آنچه که هژمونی آمریکا را از سایر هژمونی‌ها متمایز می‌کند استفاده از ابعاد قدرت نهادی، ساختاری، مولد و اجباری به منظور اشاعه گفتمان تمدنی و هویتی غرب در قالب نوعی نظم بین‌المللی است. آمریکا از طریق بسیاری از نهادهای جهانی توانسته است قدرت نهادی را به صورت غیرمستقیم بر سایر کنش‌گران بین‌المللی اعمال کند. بر این اساس می‌توان گفت که عدم وجود درگیری آشکار میان آمریکا با سایر کنش‌گران به معنای عدم اعمال قدرت توسط هژمونی آمریکایی بر سایرین نیست. بسیاری از نهادها و سازمان‌های جهانی که در حال حاضر در سیستم بین‌الملل وجود دارند در جهت منافع و اهداف هژمونی آمریکا و همچنین حذف و مقابله با سایر گفتمان‌های تمدنی غیرغربی هستند (فیروزآبادیان و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۲۳). علاوه بر این نهادهای جهانی باعث توزیع نامتقارن منافع و ارزش‌های هویتی و گفتمانی در جهت تضمین و بازتولید هژمونی آمریکا شده است. بنابراین آمریکا قدرت را به صورت غیرمستقیم و با واسطه از طریق ابزارهای نهادی در گستره ژئواستراتژیک اجتماعی بر سایر کنش‌گران و شبکه‌های تمدنی و هویتی اعمال می‌کند (عسگرخانی و آسیابان، ۱۳۹۹: ۱۲۵-۱۲۶). زمانی که از هژمونی آمریکا بحث می‌شود باید به این نکته توجه شود که هژمونی آمریکا صرفاً محدود بر دولت آمریکا به عنوان یک کنش‌گر مستقل نمی‌شود بلکه هژمونی هوشمند شامل شبکه تمدنی و هویتی غربی با مرکزیت آمریکا می‌شود. هژمونی هوشمند آمریکا از طریق قدرت اجباری (مستقیم) و نهادی (غیرمستقیم) موجب مرکزیت و گسترش شبکه تمدنی و هویتی غربی از طریق برقراری رابطه اجتماعی با کنش‌گران خاص در گستره شبکه ژئواستراتژیک اجتماعی شده است. از سوی دیگر اعمال قدرت مولد (غیرمستقیم) و ساختاری (مستقیم) در روابط اجتماعی تکوینی و

تأسیسی باعث گسترش و همزمان بازتولید شبکه هویتی و تمدنی غربی در شبکه ژئواستراتژیک اجتماعی می‌شود. بهره‌گیری آمریکا از ابعاد چهارگانه قدرت باعث شده است نوعی اقتدار غیرمتمرکز و در عین حال توسعه‌طلب تحت عنوان هژمونی هوشمند در سیستم بین‌الملل ایجاد شود (Barnett & Duvall, 2005: 62).

قدرت ساختاری هژمونی آمریکا اشاره به مرکزیت این کشور در شبکه ژئواکونومیکی سرمایه‌داری دارد. در واقع ساختار روابط اجتماعی تولیدات مادی فراملی باعث ایجاد تمایزات کارکردی و مکانی میان آمریکا به عنوان مرکز و سایر نقاط حاشیه‌ای شده است. با توجه به اینکه شبکه ژئواکونومیکی سرمایه‌داری به عنوان زیربنای ساخت ژئواکونومیک در شبکه ژئواستراتژیک اجتماعی توسط آمریکا ایجاد شده است باید به این نکته اشاره کرد که موقعیت اجتماعی آمریکا در شبکه ژئواکونومیکی سرمایه‌داری باعث اعمال قدرت ساختاری توسط آمریکا به صورت مستقیم در روابط اجتماعی تکوینی و تأسیسی بر سایر کنش‌گران در گفتمان‌های تمدنی و هویتی شده است. شبکه ژئواکونومیکی سرمایه‌داری به عنوان یک شبکه جهانی سرمایه‌داری باعث شده است که آمریکا در نقش دولت سرمایه‌دار مرکزی به عنوان تنها قانون‌گذار معتبر در اقتصاد جهانی مبدل شود (Strange, 1990: 269). بر این اساس باید گفت که آمریکا از طریق شبکه ژئواکونومیکی سرمایه‌داری و اعمال قدرت ساختاری به عنوان دولت قانون‌گذار و ناظم بر اقتصاد جهانی با بسیاری از کنش‌گران دولتی و غیردولتی به منظور گسترش شبکه ژئواکونومیکی سرمایه‌داری در ارتباط است و همچنین این کشور در چالش دائمی با کنش‌گران دولتی و غیردولتی خارج از شبکه تمدنی و هویتی غرب در ابعاد اقتصادی است. شبکه ژئواکونومیکی سرمایه‌داری توسط آمریکا از طریق رضایت و اجبار مدیریت می‌شود. بنابراین می‌توان گفت که اقتصاد جهانی و شبکه ژئواکونومیک سرمایه‌داری به عنوان بخشی از قدرت ساختاری هژمونی هوشمند آمریکا در گستره ژئواستراتژیک اجتماعی بر سایر کنش‌گران اعمال می‌شود (Strange, 1990: 573). موقعیت اجتماعی آمریکا در این شبکه باعث می‌شود که قدرت ساختاری توسط این دولت بر کنش‌گران دولتی و غیردولتی چالش‌گر به صورت مستقیم اعمال شود. علاوه بر این تکامل اجتماعی سیستم بین‌الملل در وضعیت پیچیدگی ساختاری ما را ملزم می‌کند که هژمونی آمریکا را در چارچوب روابط اجتماعی تکوینی مورد توجه قرار دهیم. قدرت نهادی و مولد به صورت پراکنده در نظمی که بر مبنای گفتمان تمدنی

و هویتی غربی بر ساخته شده است باعث شکل‌گیری نوعی هژمونی هوشمند در سیستم بین‌الملل شده است. آمریکا از طریق گفتمان‌های اجتماعی توانسته است قدرت مولد را به صورت پراکنده در شبکه ژئواستراتژیک اجتماعی اعمال کند (Barnett & Duvall, 2005: 65-66). به طور کلی برای درک هژمونی هوشمند آمریکا در وضعیت پیچیدگی ساختاری باید به همه اشکال قدرت توجه شود. اعمال همزمان قدرت اجباری، نهادی، مولد و ساختاری در سیستم بین‌الملل توسط این کشور باعث شده است که شبکه تمدنی و هویتی غربی گسترش یابد و نوعی نظم جهانی با عنوان نظم لیبرالی به وجود آورده است که بسیاری از شبکه‌های تمدنی و هویتی غیر غربی را نیز در بر گرفته است.

۵- هژمونی هوشمند آمریکا و شبکه تمدنی و هویتی غربی (نظم بین‌المللی لیبرال)

آمریکا از پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تا دوره کنونی توانسته است هژمونی خود را در قالب نوعی نظم بین‌المللی مبتنی بر مبانی گفتمانی غربی در گستره ژئواستراتژیک بین‌المللی ایجاد کند. در اینجا پرسش مهمی که مطرح می‌شود این است که چه رابطه‌ای میان ابعاد چهارگانه قدرت مولد، ساختاری، اجباری و نهادی با ایجاد شبکه تمدنی و هویتی غربی در یک گستره تحت عنوان نظم بین‌المللی لیبرالی وجود دارد؟ از نظر مرشایمر ایجاد نظم بین‌المللی لیبرال توسط آمریکا از طریق سه اقدام عمده و اصلی امکان‌پذیر شده است.

۱. گسترش عضویت در نهادهایی که توسط ارزش‌ها و مبانی گفتمانی غربی ایجاد شده است. به عبارت دیگر ایجاد نوعی شبکه از نهادهای بین‌المللی با قابلیت عضویت جهانی که بسیار بر روی رفتار بسیاری از دولت‌های عضو تأثیر گذار بوده است؛

۲. پایه‌گذاری اقتصاد بین‌المللی آزاد و فراگیر که باعث فراگیری تجارت آزاد و آزادسازی سرمایه‌های انباشته نقش مهمی ایفا کرده است؛

۳. گسترش شدید لیبرال دموکراسی در سراسر جهان (Mearsheimer, 2019: 22).

به نظر می‌رسد هر یک از این سه گام برداشته توسط آمریکا ارتباط مستقیمی به ترتیب با سه بعد قدرت نهادی، ساختاری و مولد داشته است. گسترش عضویت در نهادهایی که از مبانی گفتمانی

غرب نشأت گرفته‌اند، آغازی برای اعمال قدرت نهادی برای آمریکا بوده است. از زمان تأسیس و شکل‌گیری این نهادها و رژیم‌های بین‌المللی آمریکا توانسته است شبکه تمدنی و هویتی غربی را به گستره ژئواستراتژیک بین‌المللی گسترش دهد. بنابراین نهادها و قدرت نهادی به عنوان یک ضلع نظم بین‌المللی لیبرال و شبکه تمدنی و هویتی غربی محسوب می‌شوند. پایه‌گذاری اقتصاد بازار آزاد و سرمایه‌داری در حمایت از تجارت آزاد با قدرت ساختاری آمریکا در ارتباط است. حمایت از تجارت آزاد به واسطه استفاده از نهادهای بین‌المللی اقتصادی نقش قابل توجهی در اعمال قدرت ساختاری به صورت مستقیم بر سایر کنش‌گران داشته است. مطابق دیدگاه سوزان استرنج ابعاد چهارگانه قدرت ساختاری که شامل تولیدی، دانشی، مالی و امنیتی می‌شوند، از دیرباز توسط آمریکا ایجاد شده‌اند و در حال حاضر کمتر دولتی قادر است تمامی این ابعاد قدرت را برای کسب جایگاه هژمونی کسب کند (Strange, 1990: 551). با نگاهی دقیق‌تر می‌توان به پیچیدگی و در هم تنیدگی ابعاد قدرت ساختاری و قدرت نهادی آمریکا پی‌برد. بخش قابل توجهی از قدرت ساختاری آمریکا از طریق نهادهای بین‌المللی و قدرت نهادی تقویت شده است. بر این اساس قدرت ساختاری ضلع دیگر نظم بین‌المللی لیبرال و شبکه تمدنی و هویتی غربی را تشکیل می‌دهد. حمایت آمریکا از جنبش‌های دموکراسی خواهانه در سیستم بین‌الملل با قدرت مولد هژمونی هوشمند در ارتباط است. اشاعه مبانی گفتمانی لیبرال دموکراسی به عنوان مبنا و بنیان قدرت مولد آمریکا محسوب می‌شود. از طریق تولید هویت‌ها و ارزش‌های لیبرال دموکراسی قدرت مولد آمریکا به صورت پراکنده و غیرمستقیم در سایر شبکه‌های تمدنی و هویتی غیرغربی نفوذ می‌کند. بنابراین باید گفت میان قدرت مولد آمریکا به عنوان ضلع سوم نظم بین‌المللی لیبرال و مبانی گفتمانی غربی (لیبرال دموکراسی) نوعی درهم‌تنیدگی قابل توجه وجود دارد. بعد قدرت اجباری که شامل بخش سخت قدرت همانند قدرت نظامی، تکنولوژیک و سایر مصادیق زور در روابط بین‌الملل می‌شود، به عنوان ضلع چهارم هژمونی هوشمند آمریکا و نظم بین‌المللی لیبرالی محسوب می‌شود. در شکل ۴ ارتباط ابعاد چهارگانه قدرت و نظم بین‌المللی لیبرال نشان داده شده است.



شکل ۴. هژمونی هوشمند آمریکا و نظم لیبرالی (آسیابان، ۱۴۰۱: ۱۵۹)

نتیجه گیری

در این پژوهش تلاش شد روند تغییرات مفهومی هژمونی در میان اندیشمندان روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار بگیرد. با بررسی‌های صورت گرفته مشخص شد که بسیاری از اندیشمندان روابط بین‌الملل دارای دو دیدگاه مادی گرا و معناگرا نسبت به مفهوم هژمونی در روابط بین‌الملل هستند. نگارنده معتقد است که ضمن تغییر ابعاد قدرت در روابط بین‌الملل و ایجاد تغییرات ژرف در ساختار نظام بین‌الملل پس از دوره جنگ سرد، می‌توان به درستی مدعی شد که مفهوم هژمونی در ادبیات روابط بین‌الملل نیازمند نوعی بازاندیشی است. اشاره به مفهوم جدیدی مانند پیچیدگی ساختاری و به تبع آن تحولات در زیربنای روابط بین‌الملل و افزایش اهمیت گفتمان‌ها و اصول تمدنی در روابط بین‌الملل معاصر نوید بخش فصل جدیدی از هژمونی در گستره روابط بین‌الملل است.

بر این مبنا می‌توان گفت هژمونی هوشمند به‌عنوان نوعی نهاد در روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. دولتی که این نقش را بر عهده دارد علاوه بر قدرت مادی توانسته است با استفاده از گفتمان تمدنی و هویتی زیربنای فهم اجتماعی در سیستم بین‌الملل را از طریق شبکه‌ای از هنجارها و ارزش‌ها

شکل دهد. منظور از زیربنای فهم اجتماعی وجود جامعه‌ای است که در آن نوعی فهم و درک بین‌ذهنی وجود دارد که هژمون هوشمند بسیاری از فرایندهای بین‌ذهنی را از طریق اعمال قدرت نهادی، مولد، اجباری و ساختاری ایجاد، حفظ و گسترش داده است. هژمونی هوشمند به عنوان یک نهاد متقدم و برتر در سیستم بین‌الملل محسوب می‌شود و این به این معنا است که بسیاری از نهادهای ثانویه در سیستم بین‌الملل شکل گرفته‌اند که وظیفه آن‌ها حفظ و بازتولید جامعه و نظم هژمون در گستره ژئواستراتژیک بین‌المللی است.

پس از پایان جنگ جهانی دوم و به تبع ایجاد تغییرات ژرف در ساختار سیستم بین‌الملل و شکل‌گیری وضعیت پیچیدگی ساختاری، آمریکا توانست با بهره‌گیری از ابعاد چهارگانه قدرت اجباری، ساختاری، نهادی و مولد نظم و الگوی غربی را در چارچوب یک شبکه تمدنی و هویتی با معیارهای غربی گسترش دهد. قدرت اجباری آمریکا که شامل قدرت نظامی می‌شود، باعث شد که قدرتمندترین نیروی نظامی را در سیستم بین‌الملل ایجاد کند. در رابطه با قدرت ساختاری که یکی از ابعاد مهم قدرت در بعد اقتصادی، تکنولوژیک و دانشی محسوب می‌شود همچنان به عنوان برترین دولت در سیستم بین‌الملل با فاصله‌ای قابل توجه در مقابل دولت‌های قدرتمند اقتصادی مانند چین محسوب می‌شود. آمریکا توانسته است هژمونی خود را در قالب نوعی نظم بین‌المللی مبتنی بر مبانی گفتمانی غربی در گستره ژئواستراتژیک بین‌المللی ایجاد کند.

گسترش عضویت در نهادهایی که از مبانی گفتمانی غرب نشأت گرفته‌اند، شروعی برای اعمال قدرت نهادی برای آمریکا بوده است. از زمان تاسیس و شکل‌گیری این نهادها و رژیم‌های بین‌المللی آمریکا توانسته است شبکه تمدنی و هویتی غربی را به گستره ژئواستراتژیک بین‌المللی گسترش دهد. بنابراین نهادها و قدرت نهادی به عنوان یک ضلع نظم بین‌المللی لیبرال و شبکه تمدنی و هویتی غربی محسوب می‌شوند. پایه‌گذاری اقتصاد بازار آزاد و سرمایه‌داری در حمایت از تجارت آزاد با قدرت ساختاری آمریکا در ارتباط است. حمایت از تجارت آزاد به واسطه استفاده از نهادهای بین‌المللی اقتصادی نقش قابل توجهی در اعمال قدرت ساختاری به صورت مستقیم بر سایر کنش‌گران داشته است.

بعد قدرت نهادی آمریکا از زمان تأسیس سازمان ملل متحد و سایر نهادها و رژیم‌های بین‌المللی تا دوره کنونی بر روی کنش‌گران دولتی به صورت پراکنده و غیرمستقیم اعمال شده است و باعث

شده است که منافع و نظم مورد نظر آمریکا حفظ شود و همچنین گسترش یابد. از سوی دیگر قدرت مولد آمریکا در اشاعه و انتشار شبکه‌ای گفتمان‌های لیبرال-دموکراسی و حقوق بشری نقش قابل توجهی ایفا کرده است و به تولید هویت و کنش گران دولتی و غیردولتی (مانند عفو بین‌الملل و دیدبان حقوق بشر) در گستره سیستم بین‌الملل انجامیده است. بنابراین مطابق یافته‌های این پژوهش می‌توان مدعی شد که این پژوهش مفهوم هژمونی هوشمند به عنوان نوعی نهاد با دامنه‌های مشروعیت متعدد در چارچوب گفتمان تمدنی و هویتی لیبرالی غرب با اعمال قدرت چهارگانه را تبیین می‌کند و علاوه بر بازاندیشی در سطح مفهومی و نظری، تلاش شد هژمونی هوشمند آمریکا نیز در نظم بین‌المللی معاصر مورد بررسی قرار بگیرد.



منابع

- آجیلی، هادی و جلوداری، ام‌البنین. (۱۳۹۵). بایسته‌ها و الزامات هژمونی جهانی و منطقه‌ای. فصلنامه پژوهش‌های سیاسی، ۳۶(۳)، ۲۰-۱.
- آخوان کاظمی، مسعود؛ صادقی، سید شمس‌الدین و نیکونهاد، ایوب. (۱۳۹۷). روند پژوهی فرایند توسعه سیاسی در ایران معاصر. مجلس و راهبرد، ۲۵(۹۵)، ۲۴۶-۲۰۹.
- آسیابان، امید. (۱۴۰۱). پیچیدگی ساختاری و الگوهای نوین جنگ هژمونیک. تهران؛ انتشارات اندیشکده روابط بین‌الملل.
- عسگرخانی، ابو‌محمد؛ آسیابان، امید (۱۳۹۹). پیچیدگی ساختاری و الگوهای نوین جنگ هژمونیک، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، ۱۲(۴۵)، ۱۲۹-۱۱۱.
- فیروزآبادیان، مهدی؛ جلالی کروه، محمود و رئیسی، لیلا. (۱۳۹۴). تأثیر هژمونی در ایجاد نظم و امنیت بین‌المللی و توسعه حقوق بین‌الملل. پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، ۴(۱)، ۱۳۱-۱۱۰.
- کرمی، جهانگیر. (۱۳۸۵). هژمونی در سیاست بین‌الملل؛ چارچوب مفهومی، تجربه تاریخی و آینده آن. پژوهش علوم سیاسی، ۲(۳)، ۲۷-۱.
- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۹۰). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران؛ سمت.
- Balogun, M. J. (2011). *Hegemony and sovereign equality: the interest contiguity theory in international relations*. Springer Science & Business Media.
- Barnett, M., & Duvall, R. (2005). Power in International Politics. *International Organization*, 59(01), 39-75.
- Bates, T. R. (1975). Gramsci and the Theory of Hegemony. *Journal of the History of Ideas*, 36(2), 351-366.
- Chase-Dunn, C. K. (1998). *Global formation: Structures of the world-economy*. Rowman & Littlefield.
- Clark, I. (2009). Towards an English School theory of hegemony. *European Journal of International Relations*, 15(2), 203-228.
- Clark, I. (2011). *Hegemony in international society*. Oxford University Press.
- Cox, R. W. (1987). *Production, power, and world order: Social forces in the making of history (Vol. 1)*. Columbia University Press.
- Dirzauskaite, G., & Ilinca, N. C. (2017). *Understanding "hegemony" in international relations theories*. Development and International Relations Aalborg University, 18.
- Doran, C. F., & Parsons, W. (1980). War and the cycle of relative power. *American Political Science Review*, 74(4), 947-965.
- Dutkiewicz, P., Casier, T., & Scholte, J. A. (Eds.). (2020). *Hegemony and world order: reimagining power in global politics*. Routledge.
- Engström, V. (2012). *Constructing the powers of international institutions*. Martinus Nijhoff Publishers.
- Gilpin, R. (1983). *War and change in world politics*. Cambridge University Press.
- Goldstein, J. (2002). *Long Cycles Prosperity and War in the Modern Age*. In Yale University Press: New Haven and London (Vol. 52).

- Guzzini, S. (1993). Structural power: the limits of neorealist power analysis. *International Organization*, 47(3), 443-478.
- Herschinger, E. (2010). *Constructing global enemies: Hegemony and identity in international discourses on terrorism and drug prohibition*. Routledge.
- Ikenberry, G. J. (1989). Rethinking the origins of American hegemony. *Political Science Quarterly*, 104(3), 375-400.
- Joseph, J. (2003). *Hegemony: A realist analysis*. Routledge.
- Joseph, J. (2008). Hegemony and the structure-agency problem in International Relations: a scientific realist contribution. *Review of International Studies*, 34(1), 109-128.
- Krahmann, E. (2005). American hegemony or global governance? Competing visions of international security. *International studies review*, 7(4), 531-545.
- Krauthammer, C. (1990). The unipolar moment. *Foreign Affairs.*, 70, 23.
- Layne, C. (2009). The waning of US hegemony—myth or reality? A review essay. *International Security*, 34(1), 147-172.
- Lee, Y. W. (2011). *Soft power as productive power*. In *Public diplomacy and soft power in East Asia* (pp. 33-49). Palgrave Macmillan, New York.
- Martin, J. (1997). Hegemony and the crisis of legitimacy in Gramsci. *History of the Human Sciences*, 10(1), 37-56.
- May, C. (1996). Strange fruit: Susan Strange's theory of structural power in the international political economy. *Global Society: Journal of Interdisciplinary International Relations*, 10(2), 167-189.
- Mearsheimer, J. J. (2019). Bound to fail: The rise and fall of the liberal international order. *International Security*, 43(4), 7-50.
- Modelska, G., & Thompson, W. R. (1988). The Long Cycle of World Leadership. In *Seapower in Global Politics*, 1494-1993 (pp. 97-132). Palgrave Macmillan, London.
- Monteiro, N. P. (2014). *Theory of unipolar politics (No. 132)*. Cambridge University Press.
- Organski, A. F. (1958). *World politics*. Knopf.
- Pass, J. (2019). *American Hegemony in the 21st Century: A Neo Neo-Gramscian Perspective*. Routledge.
- Strange, S. (1987). The persistent myth of lost hegemony. *International organization*, 41(4), 551-574.
- Strange, S. (1990). Finance, information and power. *Review of International Studies*, 16(3), 259-274.
- Thompson, W. R., & Rasler, K. A. (1988). War and systemic capability reconcentration. *Journal of Conflict Resolution*, 32(2), 335-366.
- Wallerstein, I. (1974). The rise and future demise of the world capitalist system: Concepts for comparative analysis. *Comparative studies in society and history*, 16(4), 387-415.
- Waltz, K. N. (2000). Structural realism after the Cold War. *International security*, 25(1), 5-41.
- Wohlforth, W. C. (1999). The stability of a unipolar world. *International security*, 24(1), 5-41